

اعتصاب توده ای سیاسی در آلمان

اولین اعتصاب توده ای سیاسی در آلمان*

تا سال ۱۹۱۸ آلمان پدیده ی اعتصاب سیاسی توده ای را تجربه نکرده بود. برای سوسیال دموکراسی و اتحادیه ها، اعتصاب سیاسی توده ای به صورت یک معضل باقی مانده بود. در سال های ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ بحث های زنده ای در این باره جریان داشت. چپ های حزب ** (سوسیال دموکرات.م) اعتصاب سیاسی توده ای را یک وسیله ی مبارزاتی لازم برای پرولتاریا می دیدند اما راست های حزب تحت رهبری معتبرین اتحادیه ای آن را در کل بی معنی برآورد می کردند. همه ی دعوای در باره ی اعتصاب سیاسی توده ای در روز حزب مانهایم در سال ۱۹۰۶ که در آن رئیس حزب و کمیسیون عمومی اتحادیه ها به تنهایی در باره بکار گیری این وسیله ی مبارزاتی تصمیم گیری کردند، به گور سپرده شد؛ گفتند تنها زمانی که هر دو وسیله {حزب و اتحادیه.م} به درستی عمل کردند، اجازه دارند توده ها را بکار گیرند. معضل این چنین به شایستگی حل شد.

در آلمان برای هر اعتصابی قاعده ای وجود داشت که از طرف اتحادیه ها مقرر شده بود. هر عملی، هر قدمی و تقریباً هر کلمه ای "قانونمند" شده بود. و در باره ی رعایت آن با هزاران چشم مراقبت می شد، اگر در گرماگرم مبارزات روزانه، ذره ای از آن عدول می شد، دردناک بود به طوری که در این صورت اگر مبارزه هرچند برحق و هرچند ضروری و لازم بود باز هم قاعده آسیب می دید. اگر مبارزه مورد تایید رهبر و هم چنین سازمان قرار نمی گرفت. مبارزه گران بدست تقدیر سپرده می شدند.

تحت این چنین "پرکسیسی" جنبش کارگری آلمان بزرگ و قوی شده بود. توده های کارگر به خوبی دارای دیسیپلین شده بودند و کارگران مسن نظر رهبران را تایید می کردند و به کار آن ها با دیده افتخار می نگریستند. آن ها چنان نبض توده ها را در دست داشتند که جایی برای نگرانی وجود نداشت. برای آن ها یک اعتصاب سیاسی توده ای چیزی بی معنا بود. تنها برداشتی که می توان کرد این است که آن ها اعتصاب را نمی خواستند. وگرنه آن ها در چنان وضعیت خوبی بودند که با شروع جنگ می توانستند از طریق فراخوان یک اعتصاب توده ای تعیین کننده، در مسیر تاریخ دخالت کنند.

کسی که می خواست توده های کارگر را علیه جنگ آماده سازد، می بایستی روی این مساله {وضعیت در اتحادیه های کارگری} حساب کند. در هر صورت یک اعتصاب سیاسی توده ای که فقط به عنوان عملی علیه جنگ می توانست مطرح شود، به یک آماده سازی سیستماتیکی نیاز داشت و توده های کارگر می بایستی از ریل دیسیپلین اتحادیه ای کنده می شدند، هم چنین آن ها می بایستی بیک رهبری جدید اعتماد می کردند.

رهبران اتحادیه با پایان جنگ، صلح داخلی را اعلام کردند و اعتصاب ها و جنبش افزایش دستمزدها را ممنوع نمودند. آن ها با این کار خود، خود را کنار زدند. توده های کارگر به خاطر مناسبات اقتصادی مجبور شدند بدون و هم اغلب علیه رهبران اتحادیه ای مطالبات خود را دنبال کنند. دیسیپلین مستقر شده به گور سپرده شد و اعتماد از رهبران اتحادیه ای به سمت کسانی گرایش یافت که از جنبش توده ها حمایت و آن را رهبری می کردند. رهبران اتحادیه ای با سیاست ۴ آگوست، حاصل ۴۰ سال آموزش را از بین بردند.

سرعت این تکامل را هیچ کس نمی توانست پیش بینی کند. این امر نه تنها به کسانی که این تکامل را آگاهانه به پیش می بردند، بلکه به رفتار اولیای امور اتحادیه هم وابسته بود. اگر بعد از حدود دو سال این {تکامل} به اولین اعتصاب سیاسی توده ای منجر شد، بر این هم دلالت می کرد که رهبران اتحادیه در طی این دو سال توانسته بودند آن چه را که طی ۴۰ سال کار ساخته بودند تخریب کنند.

گروه لیبکنشت سعی کرده بود در سال اول جنگ اعتصابات سیاسی را سازمان دهی کند اما نتیجه ی این کوشش خیلی ناچیز بود. در ۱۸ مارس ۱۹۱۵ چند صد زن جلوی پارلمان رایش تظاهرات کردند و در ۲۸ ماه مه حدود ۱۵۰۰ نفر به فراخوان این گروه پاسخ دادند. گروه اسپارتاکوس که در ژانویه ۱۹۱۶ تاسیس شده بود با اعلامیه ها و دست نوشته ها توده ها را بیک تظاهرات در اول

ماه مه ۱۹۱۶ در میدان پوتسدام دعوت کرد. هزاران نفر به آن پاسخ دادند. اولین نتیجه آن، درگیری با پلیس و دستگیری لیبکنشت بود. این تظاهرات نسبتاً کوچک و دستگیری لیبکنشت، در کارخانه ها بین کارگران باعث بحث بسیار سرزنده ای شد و لیبکنشت در نظر کارگران به عنوان تعیین کننده ترین مبارز صلح اعتبار پیدا کرد. او هواداری بزرگی را از طرف کسانی بدست آورد که بخشی از رفتارهایش را مورد انتقاد قرار می دادند. مطبوعات سوسیال دموکرات و بورژوازی به این "خائن به میهن" حمله می کردند، اما حملات بی اندازه و رفتار با لیبکنشت زندانی توسط اولیای امور نظامی، او را در دید توده ها به صورت شهید یک واقعه ی بزرگ در آورد.

مطبوعات روزانه ی بورژوازی توجه را به این مساله معطوف می کرد که چه مجازاتی باید برای "لیبکنشت" خائن به میهن" تعیین شود. برایشان کاملاً مسلم بود اگرکه لیبکنشت اعدام نشود باید سال ها در زندان نگهداشته شود. حکومت این تهاجم را دنبال می کرد. در ملاء عام دروغ می گفت و اجازه می داد گزارش شود که لیبکنشت بر اساس ماده ۸۹ قانون مجازات عمومی متهم و دستگیر شده است. در واقعیت اتهام او بر مبنای ماده ۵۷ قانون مجازات نظامی صورت گرفته بود که حداقل مجازات آن ۱۰ سال و در بهترین حالت دو سال و نیم زندان بود.

بین کارگران تهییج شدیدی در این باره ایجاد شد. آن ها احساس می کردند که لیبکنشت با مبارزه اش برای صلح، آرزوهای آن ها را هم می خواست برآورد. آن ها خود را موظف می دیدند که باو که در خطر افتاده کمک کنند. تصمیمی که گرفتند این بود که رهبری جنبش مخالف در کارخانه ها به این مساله پردازند که آیا یک اعتصاب توده ای سیاسی امکان پذیر است. آن ها نظر موافق دادند و مخصوصاً این تصمیم در مجمع عمومی کارگران فلزکار برلین در ماه مارس، تأثیری عمیق روی توده ها گذاشت.

همه چیز به طور مخفی آماده شد. فقط سه رفیق در جریان امر بودند. اولیای امور نظامی و پلیس به خاطر وجود رهبران اتحادیه ها نگرانی چندانی نداشتند. این که آیا این برنامه می توانست توده های عظیمی از کارگران کارخانه ها را به خیابان بیاورد، کاملاً نامعلوم بود. اگر چه توده ها علیه جنگ و سیاست جنگی حزب و اتحادیه ایستادند اما باز هم از قبل قابل رویت نبود که آیا دیسیپلین اتحادیه ای که در رگ و خون کارگران تنیده بود، باندازه کافی شل شده باشد.

تاریخ ۲۸ یونی برای تصمیم گیری علیه لیبکنشت تعیین شد. در عصر روز ۲۷ یونی تظاهراتی توسط بوند اسپارتاکوس ترتیب داده شد. معتمدان کارگری کارگاه های بزرگ و متوسط توسط رهبری اتحادیه های اپوزیسیون به شرکت در تظاهرات فراخوانده شدند و سپس از تظاهرات به سمت یک کنفرانس مخفی در یک سالن موسیقی دعوت شدند.

این دعوت می بایستی در محدوده ی وسیعی شناخته شده باشد. شاید هم بعضی ازین معتمدین دعوت نشده تصمیم به شرکت گرفته بودند و بدون این که جلب توجه کنند کار را دنبال کرده بودند و به سالن موزیک آمده بودند. سالن پر شده بود. از چهره شرکت کنندگان می شد دید که کارگر چه حرفه ای هستند.

با احتیاط بسیار زیاد بالاخره گردهم آیی ۳۰ نفر از معتمدین منطقه ای در خیابان سوفیا امکان پذیر شد. در بین آن ها گنورک لده بور هم دیده می شد اما دیگر هیچ یک از رهبران احزاب مخالف حضور نداشتند. لده بور از صحبت در باره ی وظایف آتی خودداری کرد. ریچارد مولر در چند کلمه به ضرورت یک اکسیون تأکید کرد و خواست که صبح روز بعد سر ساعت ۹ کارگران از کارخانه ها بیرون بیایند و در قطارهای معین به سمت خیابان لرته یعنی جایی که لیبکنشت در آن محاکمه می شد، روانه شوند. هیچ کس کلمه ای نگفت. مولر چیزی را اعلام و علنی کرده بود که همه ی آن کارگران معتمد در سر داشتند و به آن فکر می کردند. جمع به سرعت پراکنده شد. هرکس وظیفه ی خود را خوب می شناخت و برای عمل آماده بود.

در ساعت ۹ صبح روز ۲۸ ژوئن ماشین جنگی شب و روز شدیداً در حال کار، ضربه ای کاری دریافت کرد. در بخش تراشکاری ناگهان ماشین ها ببحرکت نگهداشته شدند. این خبر مثل آتش سرایت کننده به همه ی بخش ها پرواز کرد: "تراشکاران به خاطر لیبکنشت اعتصاب می کنند!" . تنها چند دقیقه طول کشید تا از در کارخانه ها و کارگاه های بزرگ هزاران نفر بیرون آمدند. کارخانه های بزرگ لودویک لووه، آ.ا.گ، کارخانه های خیابان هوتن، شوارتسکف، بورزینگ و دیگر کارخانه ها چرخ های شان از حرکت باز ایستاد. ۵۵ هزار کارگر برای لیبکنشت اعتصاب می کنند. در روزهای بعد کارگاه های بیشتری به آن ها پیوستند و

کارشان را دنبال کردند. غفلت شان بخاطر این بود که به موقع خبردار نشده بودند. اگر همه ی معتمدین کارگری می توانستند در کنفرانس عصر روز قبل حضور داشته باشند، دامنه ی اعتصاب می توانست گسترده تر شود. اعتصاب توده ای در شهر برانشوایک نیز رخ داد.

به این طریق آلمان اولین اعتصاب سیاسی توده ای اش را تجربه کرده بود. رهبران حزبی و اتحادیه ای حیران مانده بودند. آن ها دلایل عمقی این جنبش را نمی دیدند؛ و مانند بورژوازی، نظامیان و پلیس اعتصاب را به پای محرک کار کمتر گذاشتند. آن ها عقیده داشتند که باید وظیفه ی خود را انجام دهند چنان که در اعلامیه ای " اعتراض و اعتصاب عمومی را شلیک در تاریکی خواندند و به کارگران در مورد اثر آن موکدا اخطار دادند و اعتصاب را به عنوان خیانت به میهن تقبیح کردند." (۲)

رهبران اتحادیه ای آن چه را که خود قبلا در روز حزب سوسیال دموکرات در مانهایم در سال ۱۹۰۶ در گزارش تحلیلی شان در باره اعتصاب سیاسی گفته بودند و اعتصاب سیاسی را به عنوان حق توده ها به رسمیت شناخته بودند، فراموش کرده بودند. کارل لگین رهبری اتحادیه در گزارش تحلیلی خود راجع به اعتصاب سیاسی، به امکان یک دوره انقلابی برای آلمان اقرار کرده بود. " ساعاتی تعیین کننده خواهند بود که ما باید همه چیز را جایگزین کنیم تا حق و حقوق قدیمی مان را حفظ کنیم یا حقوقی نو را کسب نمائیم... ساعاتی می آیند که باید سریع تصمیم گرفت. اگر افرادی محافظه کار در راس امور قرار داشته باشند، توده ها بسادگی از فراز سر رهبران خود تصمیم می گیرند، سپس دیگر هیچ رادعی بر سر راه اعتصاب سیاسی توده ای وجود ندارد. بعد اعتصاب سیاسی توده ای است که حی و حاضر است." البته در آن زمان لگین هیچ جنگی را در پیش رو نمی دید اما آن چه که جنگ جهانی برای پرولتاریا مهیا کرده بود چیزی فراتر از تضییع حقوق قدیمی بود. یک زوال فرهنگی بود که می خواست به طور کلی پرولتاریا و جنبش سوسیالیستی را نابود کند.

انتشار هرگونه مطلبی در مورد اعتصاب در مطبوعات توسط اولیای امور نظامی ممنوع شد. از کارفرمایان خواسته شد تا اسامی کسانی را که رانندگی می دانند ارائه دهند تا بتوان بدین وسیله به خدمات نظامی منتقل شوند. هزارها نفر معرفی شدند اما بخش مهمی از آن ها برای خدمات نظامی کاملا نامناسب بودند و اکثرشان اصلا راننده به حساب نیامدند. از بین راننده ها فقط تعداد کمی انتخاب شدند. اکثر آن ها کارگران بسیار ماهری بودند که توسط کارفرمایان به کار و داشته شدند. زمانی انتقال به خدمات نظامی از نظر امنیتی قابل اجرا بود، که رهبران اتحادیه ها هم داده های اولیای نظامی را انجام داده بودند.

همان گونه که انتظار می رفت اقدامات اولیای نظامی و کارفرمایان اثرات مایوس کننده ای روی توده ی کارگران برجا گذاشت. بقیه کارها را رهبران اتحادیه و حزب انجام دادند؛ انتقال کارگران به خدمات نظامی، کاهش دستمزدها و خرابتر شدن مناسبات کاری به عنوان نتیجه ی اعتصاب غیرقانونی معرفی شدند. رهبران اتحادیه در باره وضعیت اضطراری و فقر و فاقه ای که در اثر اعتصاب نصیب زنان و کودکان بی گناه شده بود ناله و فغان می کردند و قول می دادند که اگر دیگر چنین اعتصابات احمقانه ای انجام نگیرد به این قربانیان کمک خواهند کرد. این سخنان به معنی نفی تصمیم کارگران بود. اما کارگران چاپلوسی های فلاکت آمیز این افراد یعنی کسانی را که در برابر قربانیان بیشمار در سال دوم جنگ، تحمل کردن جنگ را موعظه می کردند، می شناختند.

دادگاه جنگی برای لیبکنشت حکم ۲ سال و نیم زندان صادر کرد. در حالی که مطبوعات بورژوایی ازین حکم بنظرشان ملایم جلزو ولز می کردند فریاد خواست آزادی لیبکنشت در کارخانه ها طنین انداخت. نماینده شاکی ها تقاضای استیناف داد. زمان انجام پروسه ی دوم نمی بایست اعلام عمومی شود تا از تظاهرات جلوگیری گردد. با وجود همه ی این تمهیدات کارگران با خبر شدند و بوند اسپارتاکوس فراخوان یک تظاهرات اعتراضی را داد. کسی به فراخوان پاسخ نداد. همین طور وقتی که در ۲۳ آگوست لیبکنشت به ۴ سال و یکماه زندان محکوم شد کارگران آرام مانده بودند.

اولین اعتصاب سیاسی توده ای برای کارگران هیچ نتیجه ی چشم گیری بیار نیارود اما اثر کرد، از نظر روانی بسیار مهم بود، بیش از میلیون ها اعلامیه و سخنرانی ها. عمل بیک عمل دیگر جرقه زد اما نه فوریت. کارگر آلمانی دیگر بدون تفکر ازین اکسیون به آن اکسیون تنه نمی زد. او از یک شکست رنج برده است، پس به زمان نیاز دارد تا خود را جمع و جور کند. او می

خواهد دوباره اما بهتر و قوی تر از قبل به جلو بتازد. کسی که کارگران آلمانی را با زور ازین اکسیون به آن اکسیون تحت فشار قرار دهد هم بخود و هم به جنبش آسیب می رساند. بوند اسپارتاکوس فاقد این آگاهی بود.

بعد از اعتصاب، گروه لده بور و هم چنین گروه اسپارتاکوس کوشیدند تا با رهبری اپوزیسیون در کارخانه ها ارتباط برقرار کنند (آخرین کوشش ناموفق بود. ۳) با این وجود، این سه گروه هرکدام به نوع خود در بسیج کردن توده ها تاثیر داشتند. اولین اعتصاب توده ای می بایستی به دومین تداوم می یافت. این به مبارزه اعتبار می داد و آن را برای رسیدن بیک صلح آماده می کرد.

زیرنویس ها:

۱- لیبکنشت در میدان پوتسدام در جمع دوستان خود فریاد زد "مرگ بر جنگ! مرگ بر حکومت!" او بلافاصله توسط پلیس مورد حمله قرار گرفت و به زندان برده شد.

۲- رجوع به ضمیمه، "زنان و مردان کارگر!" این اعلامیه در پروسه ی خیانت به میهن Schwab und Genossen توسط وکلای رایش برای تنظیم شکایت در رابطه با خیانت به میهن مورد استفاده و استناد قرار گرفت. Schwab شامل دو سال حکم زندان بود.

۳- نشست انجام شد که در آن لده بور، روزا لوکزامبورگ و ریچارد مولر شرکت کردند. لده بور روزا لوکزامبورگ را با شکایات و اتهامات مورد عتاب قرار داد، روزا لوکزامبورگ در جواب معذور نماند. اظهارات بدون نتیجه بود. او نشان داد که خوب نیست که اختلافات درون اپوزیسیون به سطح کارخانه ها کشانده شود. روزا لوکزامبورگ بلافاصله زندانی شد. ریچارد مولر به خدمات کمکی نظامی منتقل شد، او توانست سه ماه بعد خود را از آن خلاص کند.

*- این مطالب از کتاب "Vom Kaiserreich zur Republik" به قلم ریچارد مولر Richard Müller ترجمه می شود. مولر (۱۸۸۰-۱۹۹۳) در انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ آلمان نفشی مرکزی را بازی کرد. او رهبر Revolutionäre Obleute یا معتمدین کارگری انقلابی {از آن با عنوان اتحادیه انقلابی نام می برم چون نمی شود آن را در یک اصطلاح یا کلمه آورد} بود. این افراد مستقل از جریان اتحادیه توسط کارگران به طور آزاد انتخاب شدند و در طول جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ علیه سیاست های جنگی دولت آلمان و حزب سوسیال دموکرات فعالیت می کردند. او در اتحادیه متال رهبری کارگران چپ را به عهده داشت و اعتصاب های توده ای عظیم برلین در سال های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۸ را به طور غیرقانونی سازماندهی کرد. در حکومت انقلابی سال ۱۹۱۸ او نماینده شورای عالی کارگران و سربازان بود.

**- جناح چپ حزب سوسیال دموکرات مرکب از افراد مخالف سیاست های حزب بودند که در سال ۱۹۱۴ وقتی حزب به اعتبارات جنگی رایش آلمان رای مثبت داد و به حمایت از بورژوازی خودی پرداخت حول بوند اسپارتاکوس گرد آمدند. از معروف ترین نمایندگان این جناح کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ بودند. جملات در {} از من است.م.

دومین اعتصاب سیاسی توده ای

سال ۱۹۱۶ محصول به ویژه محصول سیب زمینی بسیار بد بیار آمد. (۱) در دسامبر تهیه سیب زمینی مشکل بود. در ژانویه ۱۹۱۷ می بایستی در شهرهای مختلف، سهمیه سیب زمینی از ۱۰ پوند به ۳ پوند تقلیل داده شوند. در عوض کلم قمری باندازه کافی وجود داشت چیزی که قبل از جنگ برای بسیاری از خانواده ها ناآشنا بود و کشاورزان به راحتی قرارداد حمل آن به شهرها را نادیده می گرفتند.

به طور متوسط محصول سالیانه سیب زمینی ۴۷ میلیون تن بود. اما محصول در سال ۱۹۱۶ تنها ۲۳ میلیون تن برآورد شد. روزنامه "راینیشه سائتونگ" در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۷ برای سهمیه سیب زمینی محاسبه ی جالبی انجام داد و به این نتیجه رسید که ازین ۲۳ میلیون تن محصول، مقدار ۶ میلیون تن ناپدید شده بود. دهقانان خوک های خود را با سیب زمینی تغذیه می کردند زیرا با قیمت گوش و پیه آن ها سود بیشتری بدست می آمد تا این که سیب زمینی ها را به شهرهای گرسنه حمل کنند و بفروشند. به هر حال و با وجود این حکومت، کشاورزان و در کنارشان صنف محترم تجار چاپلوس تقصیر کمبود را به گردن کمبود محصول سیب زمینی انداختند.

گوشت و پیه تنها در مقداری چنان ناچیز وجود داشت که اغلب قابل تقسیم نبود. گاودارها گاوهایشان را با تاجر معامله می کردند زیرا در این معامله می توانستند سه تا پنج برابر قیمت دولتی درآمد کسب کنند. کلم قمری ها که به اندازه کافی قابل دستیابی بودند، بدون کاربرد روغن غذای نا مناسبی برای انسان بود. در زمینه پخت کلم نود نسخه دستور غذایی وجود داشت که در شهرداری شارلتون بورگر با ۲۰ فینیک می شد آن را خرید، اما ندیده گرفته می شد. با چنین مواردی ادارات دولتی مردم گرسنه را تحریک می کردند.

کیفیت نان بد بود. ۸۸٪ آرد غلات با آرد سیب زمینی، جو، جودوسرو گندم مخلوط می شد و خمیر آن کش می آمد. آخر ژانویه اجازه داده شد که کلم و سایر گیاهان خانواده چغندر را هم به آن اضافه کنند. بنحوی که در پایان ماه فوریه ۹۴٪ نان از آرد غلات بود. نان بی مزه و کلم قمری غذای روزانه مردمی بود که مجبور بودند سخت کار کنند. خشونت در کارخانه ها حد و مرزی نداشت. گرسنگی کافی نبود کارفرماها به کارگران با اقدامات وحشیانه در رابطه با روند دستمزد و کار، قانون جدید خدمات کمکی و حمایتی از دولت را ارزانی داشت.

در ۱۵ فوریه حکومت اقدام به ثبت موجودی غلات کرد. نتیجه وحشتناک بود. می بایستی از طریق روزنامه اعلام می کردند که از ۱۶ آوریل سهمیه نان تا یک چهارم کاهش خواهد یافت. حکومت قول داد که کمبود نان را با حمل و تقسیم غلات و حبوبات، کنسرو سبزیجات، سیب زمینی، گوشت و پیه جایگزین خواهد کرد. گفتن این سخت است که آگاهی از این اقدامات چه تاثیری روی مردم می گذاشت. توده های کارگر چنان عصبانی بودند که تنها تلنگر کوچکی لازم بود تا یک اکسیون را راه بیندازند. کارگران با هم به توافق رسیدند که در بخش کارگر نشین برلین نانوائی ها و قصابی ها را غارت کنند.

به چنین مناسبات اقتصادی، دلایل سیاسی نیز اضافه شد که تاثیر شدیدی بر توده های کارگر می گذاشتند. پارلمان رایش تصمیم به جنگ زیر دریائی ها را تصویب کرد. روزنامه ها در باره موفقیت های درخشان این اسلحه جدید گزارش می نوشتند- "هزارها تن غرق شدند"، "کشتی ۲۰۰ هزار تنی انگلیس غرق شد"، "۷۸۱۵۰۰ تنی در فوریه غرق شد". اما در میان کارگران چیزی خوشایند قابل درک بود، بخصوص این که برخورد آمریکا همواره دشمنانه تر می شد. کارگران خواهان صلح بودند. آن ها عقیده داشتند که چنین جنگی، دشمنان بیشتری را برای آلمان فراهم می آورد و در نتیجه جنگ را طولانی تر می کرد.

همزمان اخبار رسیده از روسیه به طور قابل توجهی مورد دقت قرار می گرفت. وقتی در ماه مارس اولین گزارش در باره مبارزات خیابانی در پیتزبورگ، درست بعد از انقلاب و سقوط تزار روسیه اعلام و منتشر شد به کارگران امیدهای تازه ای دمیده شد، زیرا درمقیاس وسیعی این شناخت حاصل شد که در آلمان نیز انقلاب تنها راه نجات طبقه کارگر است.

رهبری انقلابی کارگری برلین (revolutionäre Obleute) جنبش را در کارخانه ها با هیجان زیادی زیر نظر گرفته بود. رهبری مجبور شد به اعتصاب علامت بدهد. برایشان کاملاً روشن بود؛ که اجازه نیست مبارزه تحت شرایط معینی تنها به یک اعتصاب اعتراضی یک روزه محدود شود. که مبارزه نباید با یک موفقیت پایان داده شود بلکه باید فقط یک مرحله بسوی مبارزات جدید و سخت تر در نظر گرفته شود و هم چنین تا از بین بردن کامل نیروهای مقابل ادامه یابد. آن ها می بایستی آمادگی ها را طوری ترتیب دهند که با صدمات کم نیروها، فواید بزرگی را برای مبارزات آتی تامین نمایند. اگر مبارزه بطور متعادل و در یک محدوده ی حتی المقدور بزرگ شروع می شد و در لحظه ای درست بطور متحد پایان می یافت، این امر امکان پذیر بود.

این که اکسیون ها را به هر قیمتی که می خواستند انجام دهند، مورد رضایت نبود. آن ها اعتقاد داشتند که با اکسیون های کوچک منفرد به اکسیون های همواره بزرگ شونده راه خواهند برد. این شیوه های مبارزه برای کارگران آلمانی نا آشنا بود. آن ها آموزش خود را در مبارزات روزانه ی سیستماتیک اتحادیه ای زمان قبل از جنگ کسب کرده بودند که اگر می باید مبارزه موفقیت آمیز می شد، باید مورد توجه قرار می گرفت. کارگر آلمانی از یک مبارزه شکست خورده، قوی بیرون می آمد و برای مبارزات جدید را زمانی تصمیم می گرفت، که اگر اعتقادش را به رهبری و به رفقای همزمش حفظ کرده بود. هم چنین با این مبارزه باید واکنش رهبران اتحادیه ها هم خنثی می شد؛ زیرا آن ها تاثیر عظیمی روی توده های کارگر و فعالان اتحادیه ای داشتند، اما تجربه دهها ساله مبارزه روزانه عملی توده ای سال های قبل از جنگ به او {رهبران اتحادیه} یاد داده است که هم چنین موقعیت های ناگوار را کنترل

کند. در چنین فرصت هایی، آن ها اغلب بسیار رادیکال سخنرانی می کردند، چیزهای بی اهمیت و فرعی را به جلو می کشیدند و به مطالبات قابل تصور گسترده داخل می شدند، اما درها را پشت سرشان برای عقب نشینی از طریق نمایندگی های آماده ساخته رزرو، باز می گذاشتند. آن ها از کلمات استفاده می کردند تا تفکرشان را مخفی دارند و می گفتند: با زمان همه چی حل می شود. اگر این [تاکتیک] موفق می شد که هدفش از هم پاشاندن توده های متحد بود، بازی را برنده شده بودند و بخشی را به سمت خود کشیده بودند. آن ها سخنرانی ها را بعنوان آخرین وسیله مداوا که شنونده را به شک می انداخت و اتحاد را از هم می پاشاند، نگه میداشتند. مطمئناً کسانی هستند که بگویند بله چنین چیزهای کوچکی، بله چنین اعمال خنده داری البته نمی تواند یک جنبش توده ای انقلابی را متوقف سازد. کاملاً درست است اما جنبش کارگری آلمان و مبارزات روزانه اش نشان دادند که همیشه حرکات آن ها دسته جمعی و در همه مسائل اساسی بود. اعتصاب ضربه زنده در مقیاس بزرگ اجازه نداشت این اعتقاد روانی توده ها را از نظر دور بدارد. جنبش توده ها در کارگاه ها کاملاً یکدست نبود. مطبوعات روزانه و رهبران اتحادیه ها رفتاری توده را برسمیت می شناختند. روزنامه های سوسیالیستی و رهبران اتحادیه اقدامات حاکمیت را که منجر به وضعیت اضطراری شده بود مورد انتقاد قرار می دادند. آن ها در واقع شروع به دادن عریضه ها و پیشنهادات کردند. آن ها با همه وسایل ممکن سعی می کردند که "نیروی دشمن" و "محاصره گرسنگی" را بعنوان مقصر معرفی کنند. تنها یک راه نجات از آن وجود داشت و آن این بود که پیروزی دشمن و محاصره گرسنگی شکسته می شد. با توجه به این مساله، می بایست جنگ را با تقویت نیرو تا پیروزی رهنمون نمود؛ نه این که با تنظیم و خواباندن کار آن را فلج کرد. و نباید [می گذاشتند] بحث می شد که وسیله دیگری هم برای پایان جنگ وجود دارد. تا آن جا که با تبلیغات در کارگاه ها رخ داد، [این دید] فقط به یک محدوده نسبتاً کوچک محدود بود.

رهبران اتحادیه ها دیدند جلوگیری از جنبش دیگر غیرممکن و تحریک فوق العاده عظیم بود و می باید "یک سویاپ باز می شد". برای این کار آن ها گردهمایی ها، اجتماعات و کنفرانس ها را اعلام کردند. در این جاها کارگران می توانستند نارضایتی های خود را اعلام کنند (و سبک شوند). قبلاً کارگران در چنین مواردی خوب شرکت می کردند اما اکنون باندازه کافی نمی آمدند. زیرا دیگر فعالیت اتحادیه انقلابی در کارخانه ها برای شان ناشناخته نمانده بود. آن ها می بایستی اکنون چهره های خوب را در یک بازی بد بکار گیرند.

رهبری اتحادیه انقلابی بخوبی مقاصد رهبران اتحادیه ها را می شناخت. می بایستی روی جنبش اثر سیاسی می گذاشت، می خواست که نقشه رهبران اتحادیه ها را بهم بریزد، پس می بایستی قبل از وقوع اعتصابات رهبران اتحادیه ها را به مبارزه نظری آزاد وادار می ساخت و با توده ها شفافیت کامل اهداف مبارزه را تامین می کرد.

یک فرصت مناسب در برنامه ریزی گردهمایی عمومی اتحادیه متال برلین که در ۱۵ آوریل آغاز می شد، دست داد. در این گردهمایی کلیه کارخانه ها حضور داشتند. در برنامه روز، مسایل دیگری وجود داشت اما تعویض براحتی قابل اعمال بود. این مساله در ترکیب وضعیت اقتصادی با پس زمینه سیاسی آن ممکن بود تا مطالبات سیاسی معینی را مطرح سازند و تصمیم گیری برای یک اعتصاب را پیش ببرند و حکم یک اعتصاب سیاسی توده ای را از بالاترین مرجع بزرگترین اتحادیه محلی بدست آورند. می بایستی محدوده وسیعی را مدنظر بگیرند و نه فقط روی حکومت و بورژوازی، بلکه هم چنین روی کل جنبش کارگری تأثیرات قابل توجهی به جا بگذارند.

دو روز قبل از گردهمایی ریچارد مولر (Richard Müller) دستگیر شد و به پایگاه نظامی یوتربورگ منتقل شد. رهبران اتحادیه اطلاع داشتند که مولر جنبش را رهبری می کرد. آن ها از تأثیر او در گردهمایی می ترسیدند. اکنون او خاموش بود و آدولف کوهن (Adolf Cohen) اختیار دار تام بخش اداری اتحادیه می توانست کل جنبش را به محدوده اقتصادی بکشاند. او نمی توانست از وقوع اعتصاب جلوگیری کند زیرا قبلاً تصمیم آن را اتحادیه انقلابی گرفته بود. اما اعتصاب می توانست محتوای سیاسی اش را از دست بدهد و این بدترین حالت بود. اعتصاب کننده ها در رابطه با پس زمینه سیاسی اعتصاب کاملاً روشن نبودند و در نتیجه هیچ خواسته سیاسی را مطرح نکردند. آن ها از پیشنهادهای کوهن مشعوف شدند که کمیسیونی را انتخاب کنند که آن ها با کارمندان اداری در باره رسیدگی بهتر به وضع کارگران از جهت مواد غذایی وارد مراد و مذاکره شوند.

در گردهمایی عمومی مشخص شد که مولر دستگیر شده است، کارگران خواهان آزادی او شدند و خواستند که تا وقتی به این خواست جواب داده نشود، اعتصاب ادامه داشته باشد. اما کوهن بیهوده می کوشید این خواست را از صدر مسائل دور کند. اما او می فهمید که خطر باز هم تهدید کننده را دور کند تا در پایان گردهمایی در لوای استفاده از تجربیات آزمایش شده روزانه اش، تصمیمی را پیش ببرد که از طریق آن، گردهمایی عمومی اختیار رهبری تداوم اعتصاب و حقوقش را به کنفرانس نمایندگان پیشنهادی کوهن تفویض کند. آدولف کوهن بازی اش را برده بود.

اعتصاب دامنه غیرقابل تصور وسیعی یافت. طبق گزارش انجمن کارگران فلزکار ۳۰۰ کارگاه با بیش از ۲۰۰,۰۰۰ هزار اعتصابی در کنترل اتحادیه بودند. بنا بر تجربه، بخشی از اعتصاب کنندگان از کنترل اتحادیه خارج بودند. بدین ترتیب تعداد ۳۰۰,۰۰۰ کارگر اعتصابی را نباید تخمینی بالا دانست. در خیابان ها صف های طویل تظاهرات در حرکت بود. پلیس خویشتن داری کرده بود به نحوی که درگیری ای پیش نیامد.

در بعد از ظهر اولین روز اعتصاب، کمیسیون کنفرانس نمایندگان از تماس خود با کمیسر دولت در رابطه با تامین مواد غذایی مردم گزارش داد. کمیسر توضیح داد که مواد غذایی آماده است و در هفته آینده گوشت، نان و سیب زمینی بیشتری توزیع خواهد شد. او هم چنین موافق بود که کنفرانس نمایندگان یک کمیسیون دائمی انتخاب کند که شهردار برلین بتواند با آن ها مشاوری کند زیرا او هم می خواهد در جریان اوضاع جاری قرار بگیرد و بشنود چه در جریان است.

کنفرانس نمایندگان ابتدا از نتیجه ضعیف مذاکرات بسیار از کوره در رفتند. کوهن توانست مذاکره را آن گونه که با آن موافق بود دلپسند سازد. اعتصاب عمومی هم همان گونه که کوهن طلب می کرد کنار گذاشته شود، اما گردهمایی آزادی مولر را هم مطالبه کرده بود. در این باره کنفرانس نمایندگان نمی توانست چشم پوشی کند. با وجود این که کوهن همه چیز را علیه آن ترتیب داده بود مجبور به تصمیم گیری برای انجام اعتصاب شد.

در روز بعد گزارش کمیسیون به مذاکره با فرمانده نظامی اختصاص یافت. به کمیسیون توضیح داده شد که توقیف مولر مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت و اگر از نظر منافع نظامی آزادی او از "خدمات نظامی" امکان داشته باشد، می تواند بعنوان تبلیغ و یک فعالیت مهم در خدمت جنگ واقع شود. فرمانده نظامی علاوه بر این توضیح داد که اگر اعتصاب بلافاصله خاتمه یابد، هیچ کس بخاطر اعتصاب به خدمات نظامی منتقل نخواهد شد.

کمیسیون در گزارش خود نتیجه مذاکره با فرمانده نظامی را بسیار مناسب تر از آن چه که در واقع بود، ارائه کرد. با وجود این در کنفرانس نمایندگان یک اپوزیسیون قوی تشکیل شد که خواهان ادامه اعتصاب بود. در کارخانه گزارش کمیسیون مربوط به قول فرمانده نظامی در توزیع مواد غذایی، ناخشنودی و خشم زیادی را برانگیخت. علاوه بر آن نمایندگان مترقی حزب سوسیال دموکرات مستقل و بوند اسپارتاکوس در تعدادی از کارگاه ها مطالبات سیاسی کارگران لایپزیک را به کارگران ارائه کردند. بالاخره کوهن تصمیم به قطع اعتصاب را، بایک اکثریت بسیار ناچیز بدست آورد.

کار در اکثر کارخانه ها دوباره آغاز شد. اما بیشتر کارگاه های بزرگ از جمله کارخانه های اسلحه سازی و مهمات سازی اعتصاب را ادامه دادند. آن ها بنوبه خود می خواستند مطالبات سیاسی کارگران لایپزیک را پیش ببرند. در این جا جنبش خصلت انقلابی پیدا کرد و گسترده شد و ۵۰,۰۰۰ کارگر را در بر گرفت. در کارگاه هایی که تصمیم نمایندگان کنفرانس برای پایان اعتصاب را پیش بردند، همزمان تعداد کارگرانی که با خاتمه اعتصاب راضی نبودند بالا رفت. فقط به خاطر این که آدولف کوهن موفق شده بود در مجمع عمومی رهبری جنبش را در دست خود بگیرد، و بخاطر این که او فهمیده بود که باید این مجمع عمومی را تحمل کند، کل جنبش در نیمه راه برجا ماند. شجاعت کارگران سپس علیه رهبران اتحادیه جهت گرفته شد، چیزی که در مجمع عمومی و اعلامیه ها به درستی و بشدت نشانه گرفته شد. (۲) بعد از چند روز کارگاه هایی که هنوز در اعتصاب بودند، می بایستی آغاز به کار می کردند. اداره کارخانه های اسلحه سازی و مهمات سازی آلمان به نیروهای نظامی سپرده شد.

اعتصاب کارگران لایپزیک توانست بسرعت به مطالبات سیاسی کشیده شود. (۳) اعتصابیون کمیسیونی برای ... درست کردند که شروع بکار نکرد. در شهرهای هاله، برانشوایک و مکدبورگ مثل برلین اعتصاب کنندگان خود را به مسائل اقتصادی محدود کردند.

تنها مکتدورگی ها خواهان این شدند که به حکومت اطلاع داده شود که کارگران به طور کلی از جنگ خسته شده اند و آزادی ها و حقوق خود را می خواهند.

با وجودی که دومین اعتصاب سیاسی آن گونه که اتحادیه انقلابی آرزو داشت، اتفاق نیفتاده بود، موفقیت آن باز هم فوق العاده بزرگ بود. کارگران شکست خود را به رسمیت شناختند اما از آن تصفیه شده و قوی بیرون آمدند. آن ها خود را شکست خورده احساس نمی کردند، بلکه در این شکست پیروزی را می دیدند. آن ها به قدرت عظیم خود، به قدرتی که در اعتصاب سیاسی توده ای قرار داشت، پی بردند. یک چنین جنبش توده ای همواره تأثیر روانی بزرگی را روی آن هایی که در اعتصاب شرکت نکردند می گذارد که مراقبت و حمایت این مخالفان اعتصاب به اعتصاب معنایی درست می دهد. هیندنبورگ (Hindenburg) نامه ای به رئیس اداره جنگ جنرال گرونر (Gröner) نوشت و از او خواست که "روشنگری لازم را برای کارگران اسلحه سازی" انجام دهد. این کار را جنرال گرونر با فراخوان زیر انجام داد:

به کارگران اسلحه سازی!

در غرب ... و در آیزنه، در شامپاین برادران خاکستری پوش ما در سخت ترین، خونین ترین کشتار تاریخ جهان ایستاده اند. ارتش ما به اسلحه و مهمات نیاز دارد. آیا شما نامه هیندنبورگ را نخوانده اید. "هرکس که به جای این که کار کند، اعتصاب نماید، گناهی نابخشودنی را در حق میهن انجام می دهد. بخاطر تقصیر شما باید سربازان ما در خون بغلتند" چه کسی ریسک می کند که از فراخوان هیندنبورگ سرپیچی کند؟ یک نامرد، کسی که در زمانی اعتصاب می کند که سربازان ما در مقابل دشمن ایستاده اند! بدین وسیله من بدون درنگ دستور می دهم که در کارگاه های اسلحه سازی همه ی کارگران، مردان و زنان شجاع هر چه را که می توانند انجام دهند و برای رفقایشان توضیح دهند که ضرورت زمان و آینده سرزمین پدری ما، چه چیزی را از ما توقع دارد: کار و باز هم کار تا پایان موفقیت آمیز جنگ. این کارگران شجاع باید بدون چشم پوشی علیه هرکسی باشند که تحریک و فتنه انگیزی می کند تا به ارتش اسلحه و مهمات را دریغ دارد.

همیشه و همواره نامه هیندنبورگ را بخوانید تا بر شما معلوم شود که بدترین دشمنان ما در کجاها هستند. نه در بیرون از کشور ... در آیزنه و در میدان جنگ - با این ها کار پسران و برادران دلاور ما تمام می شود- نه آن جا در لندن، با این ها آبی پوشان ما در زیردریائی ها تصفیه حساب می کنند. بدترین دشمنان ما بین خود ما هستند- این ها ترسوها و باز خیلی بدتر از آن ها کسانی اند که برای اعتصاب تحریک می کنند. این ها این خائنین به سرزمین پدری و به کل ارتش، و این ترسوهای بزدل، که به حرف آن ها گوش می دهند باید در مقابل همه مردم رسوا شوند. کتاب قانون مجازات رایش را مطالعه کنید. بخوانید که ماده ۸۹ چه چیزی در باره خائنین به میهن می گوید. چه کسی جرات دارد که کار نکند، اگر هیندنبورگ دستور دهد؟ نامه هیندنبورگ و این فراخوان در همه ی کارخانه های اسلحه سازی نصب شوند که هر کارگری هر روز آن را بعنوان اختاریه دائمی برای غلبه بر ترسوها جهت انجام وظیفه در مقابل سرزمین محبوبمان، پیش چشم داشته باشد. جندان راهی تا رسیدن به هدف مان نمانده، زنده باد خلق ما، شادی با کار!

بالاخره انسان نمی تواند از یک جنرال درک بالائی نسبت به روان کارگران انتظار داشته باشد، اما چنین حماقت عظیمی از او انتظار نمی رفت. اتحادیه انقلابی و همه آن هایی که علیه جنگ عمل کردند نتوانستند با تبلیغات خود آن قدر موثر باشند که فراخوان گرونر برایشان فراهم آورد.

در این جا تصویر دو اعلامیه می آید که ترجمه آن آورده می شود.

کلمه رمز برای همه "Kohle" بود، که از دومین اعتصاب توده ای سیاسی توسط خدمات نظامی بکار گرفته شده بود (بعد از سومین اعتصاب توده ای سیاسی کلمه رمز "Prozent" بود). اگر در پرونده بیماران و معلولین این کلمه وجود داشت آن ها به جلوی جبهه برده می شدند یا به عملیات نابود سازی سپرده می شدند. این مساله در رونوشت داده شده برای مرخصی در پشت صفحه سمت

راست در یادداشت پرسنلی کمپانی و هم در یادداشت با رنگ قرمز نوشته شده: "Kohle" را نشان می دهد. با این یادداشت مشخص می شود که متقاضی بخاطر اعتصاب یا توطئه سیاسی جلب شده بود و باید طبق مقررات ویژه مخفی مورد رفتار قرار گیرد. گروئر نامه هیندنبورگ را برای کمیسیون کل اتحادیه ها و سایر انجمن های اتحادیه ای ابلاغ کرد و خواست که آن ها بعنوان نمایندگان شغلی کارگران توضیحات مورد تقاضای هیندنبورگ را برای روشن کردن کارگران با شیوه های جامع سازماندهی کنند و به طور مداوم آن را در مدنظر داشته و به اجرا در آورند. رهبران اتحادیه ها ملزم شدند فوراً بیک آدرس معینی که برایشان تعیین شده بود به گروئر اطلاع دهند که این مطالبه او را با علاقه دنبال خواهند کرد؛ که آن ها با نظرات ارائه شده ی جنرال مارشال کاملاً موافقت. {در نامه گروئر رهبران اتحادیه بعنوان خدمتگزاران مخلص بالاترین مقام انتظامی که تأثیری بیش از حد روی پیروان خود دارند، نام برده شدند. ۴}

چند هفته بعد از اعتصاب کارگران فلزکار برلین، می بایستی انتخابات جدید سالانه برای تعیین افراد مورد اعتماد بعنوان وکیل تام الاختیار انجام می شد. این انتخابات توسط فرمانده کل به این دلیل که "هیچ مناسبتی ندارد که در این زمان تغییراتی در رهبری ایجاد شود" ممنوع اعلام گردید. فرمانده کل و رهبری اتحادیه بطور بسیار عالی وسایل تبلیغی را تضمین کردند. ۵) بطور نمونه بعد از اعتصاب اتحادیه ها فعالیت های روزانه بسیار فعال و زنده ای را نشان دادند. آن ها عصبانی شده بودند. تأثیرشان روی اعضا با مشکل مواجه شده بود و خودشان مورد حملات شدید قرار گرفته بودند. در کل آن ها بر مبنای نظر سیاسی شان چنین اعتصاباتی را، خطر بزرگی برای پیشرفت آتی خود می دیدند. در حین کوشش برای غیرممکن ساختن چنین جنبش هایی در آینده، به وسایلی دست یازیدند تا با آن ها خود را بعنوان نماینده علایق کارگران جا بزنند. ۵)

اعتصاب بدنبالش قربانیان زیادی طلبید. فرمانده کل می خواست همه سردهسته های اعتصاب را به خدمات نظامی بکشاند. کارفرمایان با او در این کار مجدانه همکاری می کردند. در کنارش هم چنین آن ها بسیاری از کسانی را که تنها با اعتصاب "همراه" بودند تقبیح می کردند و بزیر سؤال کشیدند. در کارگاه ها چنان خشن پاکسازی کردند که برای بعد امکان اعتصابی وجود نداشت. حزب سوسیال دموکرات مستقل و بوند اسپارتاکوس برای اول ماه مه تظاهرات و اعتصابات جدیدی را آماده کردند اما بعد آن را لغو نمودند. رهبری اتحادیه انقلابی این پیشنهاد را رد کرد که کارگران را در سومین سالگرد جنگ به اعصاب فراخوانند.

اواسط ماه آگوست ۱۹۱۷ بوند اسپارتاکوس به این نتیجه رسید که اعتصاب بزرگی را در برانشوایک سامان دهد. مناسبت اعتصاب وضعیت بد اقتصادی کارگران اعلام شد. این اعتصاب به یک ضربه سیاسی تبدیل شد. در کنار مطالبات اقتصادی خواسته شد که یک کمیته غذائی تحت نظارت کارگران تشکیل شود....، لغو شرایط محاصره، تضمین آزادی اجتماعات، لغو قانون خدمات نظامی، آزاد ساختن همه دستگیر شده گان سیاسی، انجام انتخابات عمومی، یکسان و با رای مخفی در برانشوایک، صلح با چشم پوشی از غرامت و ضمیمه سازی سرزمین. بعد چهار روز این اعتصاب در هم شکسته شد. ۶)

۲۹ آوریل ۲۰۰۹، فریده ثابتی

زیر نویس:

۱) تقصیر بگردن بخش قابل ملاحظه ای از حکومت افتاد. با سیاست قیمت گذاری خود در مقابل کشاورزی همه اشتباهاتی را که ممکن بود بعهدہ گرفت. در سال ۱۹۱۶ قیمت مشترک سیب زمینی ها را برای ۵۰ کیلو ۴ مارک تعیین کرد، و برای کلم قمری هر ۵۰ کیلو ۲،۵۰ مارک. {چون میزان برداشت محصول کلم نسبت به سیب زمینی بیش از ۴ برابر بود کشاورزان ترجیح دادن به جای سیب زمینی کلم بکارند} در نتیجه میزان زمین زیر کشت سیب زمینی ۳۰٪ کاهش یافت.

۲) یک اعلامیه

بما خیانت شده است!

همکاران زن و مرد!

رهبران اتحادیه با ما بازی گستاخانه ای کردند. کوهن (Cohen) و زیرینگ (Siering) در سکوت با حکومت توافق کردند که از ابتدا مسائل را طوری هل دهند که آن ها جنبش ما را در دست های خود بگیرند تا آن را به بیراهه ببرند. همکار ما مولر که این هل دهندگان از تاثیرش می ترسیدند، توسط اداره نظامی محکوم شد تا او را با بردن به خدمات نظامی بی اثر سازند. این گونه می شود فهمید که جنبش اعتصابی مهم ما را خفه کنند. آن ها چه چیزی را بما از مذاکرات که کمدمی دوز و کلک بودند برگرداندند؟ هیچ جز قول های توخالی در رابطه با مساله مواد غذایی و بجای آزاد ساختن همکار مولر تعهدات بی ارزش مساله را مورد بررسی قرار دادن. به جای از قابل لمس کردن قدرت ما آغاز کنند، قدرت ما را شکستند! شرم و ننگ باد بر خائنان! همکاران، ما از آن می آموزیم! اجازه ندهیم دیگر کسانی بنام رهبر، مزاحم کار ما شوند، بی باکانه با ما و علایق ما بازی کنند، همکاران به ویژه بی باکانه با ما برخورد کنند. سپس ما مطالباتمان را به پیش خواهیم برد آن گونه که برادران کارگر ما در برانشوایک، کیل و دیگر مکان ها به اجرا در آورده اند.

مطالبات ما را جدی بگیریم. ما نان، آزادی و صلح می خواهیم.

۳) مطالبات سیاسی کارگران لایپزیک

۱. تامین کافی مواد غذایی و ذغال ارزان برای مردم
۲. توضیحی از حکومت در باره آمادگی فوری اش برای صلح با چشم پوشی از هرگونه ضمیمه طلبی آشکار یا پنهان
۳. لغو شرایط محاصره و سانسور
۴. لغو فوری همه موانع در رابطه با حقوق انتلاف، انجمن ها، و اجتماعات.
۵. لغو فوری قوانین ننگین کار اجباری
۶. آزادی فوری دستگیر شده گان سیاسی و محکومان ناشی از دادرسی سیاسی.
۷. آزادی کامل شهروندی، حق انتخاب مستقیم عمومی، برابر و مخفی برای انتخاب در همه شرکت های عمومی در کشور، ایالات و شهرداری ها.

...

اجتماع کننده ها تقاضا دارند که همه کارگران به این مطالبات بپیوندند.

برای نمایندگی موثر منافع کارگران، اجتماع کننده ها همه گروه های شغلی را دعوت می کنند که نماینده بفرستند و با نماینده گان کارگران فلزکار و حزب سوسیال دموکرات مستقل یک شورای کارگری ایجاد کنند.

اجتماع کننده ها قول می دهند که تا زمانی که حکومت امتیازات مورد رضایت را ارائه ندهد، بسرکار بر نمی گردیم.

۴) نگاه کنید به ضمیمه، "نامه ها و احکام دومین اعتصاب سیاسی توده ای."

۵) در رابطه با وضعیت میان کارگران اطلاعاتی در باره یک راه حل وجود دارد که در ۵ سپتامبر ۱۹۱۷ در همه کنفرانس های منطقه ای تصویب شده بود: "کنفران منطقه ای با تاکید شدید مقرر می دارد. که براساس اظهارات رهبری ما، پلیس ملاحظات، فرمانده کل نظامی را که با انگ زدن تکرار می کند، انجام برنامه ی روز مجمع عمومی ما را غیرممکن ساخته است. این بهانه ها مدلل می شود با توجه دادن/اخطار دادن روی ارزیابی ++ اعضای انتخابات جدید با اختیارات تام و دیگر اعضای اداری. طبق توضیحات شفاهی در مخالفت با دومین عضو با اختیار تام، اولیای امور تمایل دارد که اعضای اداری دیگری انتخاب نشود. بر مبنای این توضیحات و هم چنین بر مبنای ممنوع ساختن خود انتخابات جدید، بدگمانی وحشتناکی {در کارگران عضو اتحادیه} روی اعضای اداری ما با این ظن که این ها افراد مورد اعتماد پلیس و فرماندار نظامی باشند، ایجاد شده است. رهبری ما با احساس احترام پرولتری فوراً می بایستی با همه ابزار این بدگمانی وحشتناک را از خود رد می کرد. می بایستی این کار را انجام می داد نه فقط برای واقعیت دادن علایق سازمان بلکه هم چنین برای نشان دادن درستکاری شخصی خود. ...

او بر این عقیده است که بعد از همه ی این اتفاقاتی که برای اعضای اداری رخ داد، دیگر هیچ اعتمادی نمی تواند در میان باشد و درخواست رسمی داد که این افراد فوراً پست خود را ترک گویند. ...

۶) شاید من در کتابش "شکست" در باره کوشش های حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه برای تا حد امکان بی تاثیر ساختن اعتصاب آغاز شده، گزارش می دهد. انسان تصویر خوبی را در باره تاثیر مشترک این رهبران با حکومت و اولیای نظامی، و علاوه بر این از طریق نامه های رد و بدل شده بین آن ها، بدست می آورد.

کارفرمایان باید از رهبران اتحادیه قدردانی می کردند. "روزنامه کارفرمایان آلمان" اینطور نوشت: " ... خوشبختانه اعتصاب در صنایع مهمات سازی بعنوان یک دوره عمیقاً تاسف انگیز، اما هم چنین سریعاً گذرا آشکار شد. هم چنین اول ماه مه هم با وجود برخی از داد و فریادهای و این بار هم شایعات باور به یک پیروزی تفکر انقلابی بین المللی، سپری شده است. بله کارگران آلمان به قدر کفایت عاقل هستند که ضرورت سنگین و سخت این روزهای سخت فعلی را ارزش بگذارند. این مساله نباید دوباره نه اشتباه گرفته شود و نه انکار گردد که در سیاست واقعی و بزرگ، رهبری اتحادیه های آلمان، وظایف شان و قصورشان چنان عمل کرده است، با همه ی توان شعارهایی را به نحوی داده است که در زمان جاری، جلوی اعتصاب را گرفته و حفاظت و امنیت رایش را تقدم داده است.

این نوشته که آن را کمیسیون کل اتحادیه ها به رئیس اداره جنگ جنرال گرونر تنظیم کرده است، برای این مناسبات چند جانبه، سند زمانی بسیار گرانبهائی است. صادقانه تر می شود با رضایت مشخص کرد که در این جا یک درک کامل برای ضرورت ملی چیرگی دارد و این که انسان در این موقعیت کلماتی را یافته است تا اعمال جنایتکارانه " مردم غیرمسئول، سنگدل، بی وجدان، مردمی که خواباندن کار کارگران اسلحه سازی را با اهداف سیاسی می خواستند به انجام برسانند" در انتظار عمومی رسوا کنند {با فلز داغ انگ بزنند}. این اجتماع اتحادیه ای مطمئناً بسیار به این کار کمک کرده است تا سریعاً در همه جا آرامش را باز گرداند و بدین جهت رهبری اتحادیه بدون شک قدردانی کل خلق را حاصل کرده است.